



تحقیق در پیدایش نظریه‌ها

پیشگفتار

پیش از ورود در تحقیق پیدایش نظریه‌ها، دو فراز از برخی تعالیم رسیده از ائمه علیهم‌السلام را سرفصل گفتار قرار می‌دهیم، این دو فراز در بردارنده دو نظریه بنیادی در شناختشناسی (= اپیستمولوژی) و در جهان‌شناسی و خداشناسی عقلی محض است.

در این سرفصل تنها به توضیحی کوتاه پیرامون آن دو، بسنده کرده شرح اساسی را به مقال دیگر که متون دینی را در راستای استخراج قضایای علمی تفسیر می‌کند وا می‌گذاریم. اینک نقل و توضیح مختصر دو فراز یاد شده: فراز اول: در توحید صدوق، باب ۶۵ در مورد مجلس مباحثه امام هشتم (ع) با اهل ادیان و اصحاب مقالات حدیث اول در قسمت بحث با عمران صابی صفحه ۴۳۸ از طبع جدید در مؤسسه‌النشر الاسلامی در سطر ۱۸ از حضرت علی بن موسی الرضا در دنباله حدیثی مفصل چنین روایت شده: و اعلم ان کل ما اوجدتک الحواس فهو معنی مدرک للحواس و کل حاسه تدل علی ما جعل الله عزوجل لها فی ادراکهاو الفهم من القلب بجمیع ذلک کله .

در نسخه دیگر بجمع ذلک کله که در ترجمه و توضیح نظر به این نسخه است.

ترجمه حدیث: بدان هرچه را حاسمه‌ها به تو افشاده می‌کنند معنایی است ادراک شده برای آنها و هر حسی بر آنچه خدا برای آن در ادراکش قرار داده دلالت می‌کند و فهم از قلب همه اینها را گرد می‌آورد.

توضیح حدیث: چند مطلب مهم به گزارش ذیل از فراز نقل شده استفاده می‌شود:

۱- دستگاه ادراکی، حداقل از دو عنصر فراهم شده یکی عنصر نگرش که بخشی از آن دست کم از طریق حواس فراهم می‌شود و دیگرسر عنصر فهم که یکی از کارهای شگرف قلب است مقصود از قلب در قرآن و حدیث همان کانون فهم و شناخت و عشق و ایمان می‌باشد.

۲- حاسمه‌ها و نگرشها، وساطتی برای ارتباط انسان با واقع و انعکاس واقع در او می‌باشند.

۳- فهم با نگرش، ارتباطی فعال و در عین حال دریا بنده دارد.

۴- هر ابزار حسی برای ادراک مجموعه‌ای خاص از محسوسات کارآیی دارد و از طریق هر حاسه رده و ویژه‌ای از معانی حسی به ادراک آمده سپس به فهم منتقل می‌شوند.

۵- وحدت و تقرر علمی محسوسات بواسطه نیروی فهم که بخشی از ساختار قلب است انجام می‌گیرد.

این پنج مطلب استفاده شده از حدیث از جمله امهات شناختشناسی‌اند. نظریه‌ای که در این پنج مقال به عرض پژوهشگران و محققان می‌رسد در بخش مهمی بر این مطالب پرداخت گردیده.

فراز دوم: از حدیث اول کتاب توحید صدوق باب ۶۵ مجلس الرضا علیهم‌السلام مع اصحاب المقالات صفحه ۴۳۷ سطر ۱۸: ولکن یدل علی الله عزوجل بصفاته و بیدرک باسمائه و بستدل علیه بخلقه حتی لا یحتاج فسی ذلک الطالب المرتاد الی رؤیة عین و استماع اذن و لالمس کف و لا احاطة بقلب...

ترجمه حدیث: ...استدلال بر خدا از راه صفات (و مختصات ضروری) انجام می‌گیرد و شناخته می‌شود خدا



حقایق ببرد، خصوصاً برای همگان وهم برای ذهنهای تجربیگر طریقی است مناسب و سهل الوصول.

۴- تجربیگری یا حسبگری نافی عقلیگری درست نیست. در حدیث بر این مطلب تصریح شده که امکان دارد از طریق استدلال عقلی به واقعیهایی در وراه تجربه ممکن دست یافت، افزون بر این در همین فراز و فراز قبلی روند یک نوع استدلال عقلی مرتبط با روند تجربی و حسی نیز مورد تأیید قرار گرفته، در دیگر احادیث رسیده از پیغمبر و اوصیاء هم در آیات قرآن هر دو نوع استدلال عقلی مذکور بکار رفته و تأیید شده است.

حاصل اینکه در این فراز یک عقلیگری تام‌العیار مورد تأیید قرار گرفته که عقل را بدون گرفتار آمدن در جدلها بر وصول به حقیقت قادر می‌داند در چنین نظری متافیزیک محض حقیقتی مسجل و دستگاهی صحیح و حاکی از واقع است و ضرورتاً هرگونه تردید در آن نفی می‌شود این نفی هر قسم فلسفه‌ای را که با متافیزیک محض سازگار نباشد ابطال می‌کند، بنابراین دیگر جایی برای تشکیکها، جدلها و آنتی‌نومیها باقی نمی‌گذارد.

بواسطه اسمائش «علاوه بر اینها» از طریق مخلوقات «بطور برهانی اثنی» بر هستی او استدلال بسامان می‌رسد تا حدیکه جوینده پژوهشگر و هدایت‌خواه در شناخت خدا نیازی نداشته باشد به دیدن چشم و شنیدن گوش و تماس لامسه و احاطه قلب.

توضیح حدیث: در فراز منقول، منظرهای زیبا و شگرف از یک منطق اکتشافی و متافیزیک و خداشناسی ژرف بنمایش گذارده شده بخشهایی از این منظره را می‌توان بدینگونه گزارش کرد:

۱- نوعی از شناخت متافیزیکی محض وجود دارد که خرد را به حاق نفس‌الامر پیوند می‌دهد این شناخت از طریق شناسایی مختصات ذاتی و نعمت عینی میسر است واز قبیل شناختهای اثنی و معلولی نیست بلکه بگونه‌ای مانند شناختهای لمی است و از جنبهای بسی ژرفتر از شناخت لمی می‌باشد. استدلال بر خدا از این راه استدلالی* از مقوله منطق اکتشاف و هم ارز برهان لمی یا برتر از آن است.

۲- تعاریف علمی، تعاریفی حقیقی و حاکی از واقعند که از طریق مطالعه مفاهیم نفس‌الامری و اسماء حقیقی قابل تحصیل می‌باشند بر این اساس می‌توان از اشیاء فی‌نفسه در فراسوی آزمون تعاریفی دقیق و درست بدست آورد بویژه دربارہ واجب‌الوجود با لذات تحصیل اینگونه تعاریف متافیزیکی آسانتر و منطقی‌تر است.

۳- برهان اثنی از خلق به خالق و از معلول به علت برهانی است صحیح و مفید و دارای کاربردی پر دامنه. خرد بشری از این راه قدرت دارد پی‌بوجود بسیاری از

* تفسیر این گونه استدلال بر مباحث منطق اکتشاف مبتنی است، نگارنده این مباحث را در حال حاضر بصورت یادداشت‌های پراکنده تقریر کرده امیدآنکه بخواست خدا واز برکت باطن ائمه اطهار (ع) به تدوین کلاسیک این منطق توفیق یابم.

تاریخ‌دانش‌بشری گذشته‌ای دور در توده‌ای از ابهامها، تنشها، ناکامیها، کامیابیها، راستیها، کژیها و دیگر چیزها دارد. و راهی که پیموده به درازای تاریخ بشریت است با فرازا و نشیبها و پیچها و پرتگاههایی، آینده این تاریخ را خدا می‌داند. تا بشریت هست چراغ دانش خواهد افروخت و اندیشم‌های را که برآستی آن را در دست گرفته و فرا راهش می‌نهد نور باران خواهد کرد.

با بیای دانش و در متن آن، ارزش یا اخلاق بر حیات انسانی نور می‌پراکنده و اقله‌هایی برتر از خور و خواب را بر بصیرت او آشکار می‌ساخته و از این پس همچنین خواهد بود، زیرا دانش و ارزش یا علم و اخلاق، دو عنصر بنیادی و تفکیک‌ناپذیر گوهر انسانند.

خاموشی هر یک خاموشی انسان است، تردید در هر یک برابر است با تزلزل انسانیت و سفسطه در هر کدام به معنای پوچی و بطلان بنیاد بشر می‌باشد.

دانش و اخلاق، نبشته نیستند حقیقت آنها در جان آدمی نهفته است هیچ سفسطه یا ضد اخلاقی توانا نیست که این حقیقت را از گوهر جان حذف کند و ضد علمها، ضد ارزشها را در ژرفای فهم و وجدان جایگزین سازد.

بشر از آغاز کوشیده تا راه بجایی برده و تاریکی را از میان بردارد و هر چه بیشتر به دریافت حقیقت نزدیک شود، خواه به این انگیزه یا به انگیزه سعادت یا کمال و یا به دیگر انگیزه‌ها و خواه بر مبنای عشق یا پایه احترام یا مأخذ گریز از آلام یا نقصها و یا دیگر مبادی. این کوشش از درون وی برمی‌خیزد و تاریخ دانش را پیوسته رقم می‌زند.

وی برای فراگیری علم، دستگاههایی و ابزارهایی دارد چنانکه برای فراگیری اخلاق نیز دستگاهها و ابزارهایی دارد. با چنین مجموعه‌ای سراغ دانستن می‌رود از یک جنبه می‌نگرد و مشاهده می‌کند از جنبه دیگر می‌اندیشد و می‌فهمد و در این میانه دست به ساخت و پرداخت می‌زند.

تلاشهای بشر همواره در پی اکتشاف بوده گرچه همراه این تلاشها، همیشه روندهای نادرست و غیر اکتشافی وجود داشته و حرکت گردونه دانش را کند و گاه متوقف می‌کرده است. جدلها و سفسطه‌ها، حفره‌ها و گردابهایی در برابر جریان علمند. و گهگاه آنچنان علم را گرفتار کرده‌اند که یکسره میدان را خالی کرده و میانداری را به جادو و جنبل سپرده اما با اینهمه نیروی لایزال علم سرانجام پیوسته بر دیو جهل پیروز آمده و از خود بسی نور بر ظلمتها افکنده و کاروان انسانی را در ژرفای نفس الامر گام بگام و گذر بگذر پیش برده است.

جدل و سفسطه با همه تباهسازی و منفیگری از جهتی به دانش بهره رسانده‌اند زیرا اندیشه را هشیار و نسبت به نقاط ضعف و اشتباه حساس کردند و نشان دادند که باید دانسته‌ها را محک زد و تعاریف و قضایا را با میزانی سنجید و در صدد تصحیح و اصلاح فرضیه‌ها یا نظریه‌ها برآمد و از گرفتن جهل به جای علم پرهیخت.

از اینرو جدل و سفسطه (= مغالطه) با آنکه هر کدام یک ضد علم است در منطق بعنوان دو فن محک زنی و خطاشناسی جای داده شدند، نام هر کدام با انتقالشان به منطق دگرگون گردید، جدل به فن جدل یا جدل‌شناسی تغییر نام داد و سفسطه به فن سفسطه یا سفسطه‌شناسی. اندیشمندان راستین آن است که با اتکا بر اصل خطاپذیری اندیشه خود و حذف خصلت خوش باوری و جزمیت غیر معقول با صبر تمام و دقت کافی تعاریف و قضایا را شناسایی کرده و با موازین عام و خاص، در صدد محک زنی و سنجش آنها برآید و در این گیرودار آگاه باشد که سرانجام خود اندیشه است که باید به داوری خود بنشیند و با راستی و درستی نظر دهد که کجا خطا کرده و کجا نکرده زیرا منطقاً در ژرفترین مراحل تفسیر عقل محض این خود اوست که باید درباره نظریه‌های دیگران درباره خود داوری کند.

باری دانش انسان تا کنون خطی بیچ در بیچ و بفرنج را با رسمهای مختلف در چند طول پیموده

تاریخ‌دانش‌بشری گذشته‌ای دور در توده‌ای از ابهامها، تنشها، ناکامیها، کامیابیها، راستیها، کژیها و دیگر چیزها دارد. و راهی که پیموده به درازای تاریخ بشریت است با فرازا و نشیبها و پیچها و پرتگاههایی، آینده این تاریخ را خدا می‌داند. تا بشریت هست چراغ دانش خواهد افروخت و اندیشم‌های را که برآستی آن را در دست گرفته و فرا راهش می‌نهد نور باران خواهد کرد.

با بیای دانش و در متن آن، ارزش یا اخلاق بر حیات انسانی نور می‌پراکنده و اقله‌هایی برتر از خور و خواب را بر بصیرت او آشکار می‌ساخته و از این پس همچنین خواهد بود، زیرا دانش و ارزش یا علم و اخلاق، دو عنصر بنیادی و تفکیک‌ناپذیر گوهر انسانند.

خاموشی هر یک خاموشی انسان است، تردید در هر یک برابر است با تزلزل انسانیت و سفسطه در هر کدام به معنای پوچی و بطلان بنیاد بشر می‌باشد.

دانش و اخلاق، نبشته نیستند حقیقت آنها در جان آدمی نهفته است هیچ سفسطه یا ضد اخلاقی توانا نیست که این حقیقت را از گوهر جان حذف کند و ضد علمها، ضد ارزشها را در ژرفای فهم و وجدان جایگزین سازد.

بشر از آغاز کوشیده تا راه بجایی برده و تاریکی را از میان بردارد و هر چه بیشتر به دریافت حقیقت نزدیک شود، خواه به این انگیزه یا به انگیزه سعادت یا کمال و یا به دیگر انگیزه‌ها و خواه بر مبنای عشق یا پایه احترام یا مأخذ گریز از آلام یا نقصها و یا دیگر مبادی. این کوشش از درون وی برمی‌خیزد و تاریخ دانش را پیوسته رقم می‌زند.

وی برای فراگیری علم، دستگاههایی و ابزارهایی دارد چنانکه برای فراگیری اخلاق نیز دستگاهها و ابزارهایی دارد. با چنین مجموعه‌ای سراغ دانستن می‌رود از یک جنبه می‌نگرد و مشاهده می‌کند از جنبه دیگر می‌اندیشد و می‌فهمد و در این میانه دست به ساخت و پرداخت می‌زند.

اصول و دیگر تجهیزات پرداخته و فراهم شده‌ای که دارد برای اکتشاف و فهم و تفسیر و سپس انتقال از تنگنای طبیعی به گستره پایان‌ناپذیر ما بعدالطبیعی (نه ماوراء طبیعی) پیش می‌تازد و زرفترین و شگرفترین نمایشهای خرد را به مقصد ظهور می‌آورد.

خرد علاوه بر تجهیزات داخلی و ابزارهای وابسته به آن از کانونهای مستقل علم و اخلاق که بیرون از خرد جزئی هستند کمک می‌گیرد این کانونها منابع اصلی دانش مبری از خطا و تهافت و اخلاق محضند که بعنوان خرد و حجت عینی در کنار حجت داخلی که عقل است تعریف شده‌اند انبیاء و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و عقول کلی در مجموعه کانونهای دانش محض و پاک از خطا قرار دارند.

عناصر اصلی ساختار اندیشه بشری سه چیز است:

۱- نگرش.

۲- دستگاه فاهمه خاص.

۳- دستگاه خرد محض.

این سه عنصر مجموعاً در انسان یک واحد اندیشنده را تشکیل می‌دهند و باینکه تجهیزات و ادوات آنها از حیث ارتباط ذاتی با جان از خصلت سوپزکتیوی و درونی برخوردارند، اما از حیث نفس الامر دارای خاصیت بیرونی و ایژکتیوی‌اند بدین معنی که سراسر ساخت اندیشه به مثابه ابزاری است برای کشف و شناسایی واقع بگونه‌ای که هست بویژه دو عنصر فاهمه و خرد محض تماماً ایژکتیو و واقع‌نمایند.

و خصلت درونی و سوپزکتیو تنها وصف موجودیت آنها است نه وصف ماهیت و کیفیت عمل و میدان برد آنها. ماهیتهای فهم و خرد و تجهیزات آن دو در مقایسه با واقع ماهیتی کشفی و ادراکی‌اند و از اینرو بعنوان ایژکتیو و عینی مطرح می‌شوند این اشیاء با آنکه از جنبه موجودیت، نفسانی و درونی‌اند اما به مطلق واقع

مشاهدات، دستگاههای فاهمه و خرد قوای واهمه و متخیله، نگرشهای مفروض یا مکتسب سنن علمی موروثه، گمانه‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌ها... همگی در یک مجموعه پیوسته و در آغوش هم، گردونه علم رابه پیش رانده و همواره نیز چنین باشد.

در این میان، آنچه علم را، علم کرده و خصلت بحث، مبادله و تصحیح، تخطئه و رشد را بدان داده نیروی فاهمه به معنی اعم است.

این نیروی ژرف و شگرف که هم واکنشگر است هم کنشگر وهم در هر دو حالت به سائق خویش کاشفانه عمل می‌کند در صمیم کارش هماغوش عقل عملی است و افزون بر این در سراسر حوزه کاری خود بر بنیادهای انگیزش و مبادی درونی فعل، می‌گردد بخشی از آن رافاهمه خاص و بخشی دیگر را خرد محض فراهم می‌آورد.

کارهای فاهمه عام یا خرد عام از فهمیدن آغاز شده و به مراحل تحلیل و ترکیب و تفسیر و نفی و اثبات گذر کرده و برای دستیابی به تعاریف و قوانین اشیاء ز تجهیزاتی که دارد بهره برده و کمک می‌گیرد.

در این راه اگر به خود بماند به نحو اکتشافی کوشش می‌کند. گمانه می‌زند، فرضیه می‌پرورد، نظریه می‌سازد و با کمک دستگاههایی که دارد به سنجش و محک زنی آنها دست می‌زند. و در این روند گاه پردازها را تأیید یا تأکید کرده و گاه با ابطال آنها بواسطه تقریرات مشاهده و کمک منطقی و یا بواسطه فرایند استدلالی سراغ دیگر گمانه‌ها و پردازها می‌رود.

افزون بر اینها در میدان احتمال و یقین با ساز و برگ لازم هر چند نه همیشه کافی به پیش ساختن و مدارک و قرائن و مبادی منطقی و علل علمی احتمالها و یقینها را مطالعه و ارزیابی می‌کند و از اینها گذشته در میدانی نامحدود بسنام مستافیزیک محض کسه از دستگاههای آزمون و احتمال کاری نمی‌آید یا اگر آید ناچیز و غیر کافی است با ابزارها و نگرشها و مفاهیم و

* واژه پرداز به مفهوم عام، هم فرضیه به معنی خاص را شامل می‌شود و هم نظریه به معنی خاص را.

می‌فهمد، سپس به تحلیل و ترکیب و استخراج لوازم و ذاتیات آنها می‌پردازد. فهم در مرحله استکمالی خود عبارت است از خرد محض. و خرد محض همان فهم متعالی و منضبط و مرتبط با نفس الامر است. فهم در آغاز بسوی داده‌های نگرش توجه دارد اما در فرجام، حقایق را بطور فی‌نفسه ملاحظه می‌کند، بسخن دیگر عقل و اندیشه‌دارای دو جهت است جهت تجریدی و تعقلی محض آن خرد ناب است و جهت فهم آن از نگرشها همان قوه فاهمه می‌باشد.

بانظر به آنچه گذشت آشکار می‌شود که دستگاه علم حصولی و نظری بشر با ابزار نگرش و بسواسطه فرضیه‌ها و نظریه‌ها پویا و فعال شده و می‌بالد و دست بکار از هم دریدن حجب و زدودن ظلمات می‌گردد. فرضیه‌ها یا تئوریاها به معنی اعم دو دسته‌اند: نخست: فرضیه‌هایی که به منظور کشف واقع تقریر شده‌اند.

و دوم: فرضیه‌هایی که صرفاً برای توجه یا تثبیت یک مفروض یا مقصود پرداخت گردیده‌اند که در حقیقت ابزاری بر نگهداری یک چیزند نه ابزاری برای رسیدن به دانش از اینرو بی‌هیچ دغدغه‌ای باید از سپهر علم حذف گردند.

تنها فرضیه‌های رده نخست در گستره دانش پذیرفته‌اند زیرا تمامی بافت آنها به منظور اکتشاف ترتیب داده شده بگونه‌ای که اندک برخورد با واقع یا نفس الامر یا مشاهده آنها را از کار انداخته و ناسازگاریشان را با حقیقت برملا می‌سازد که این هم بنوبه خود نوعی از کشف و گونه‌ای از علم است.

بر این اساس، فرضیه‌های غیر کشفی جایی در علم ندارند بگذریم از اینکه پیوسته صخره‌هایی بوده‌اند در راه آن.

هر فرض و تعریف و هر فرضیه یا نظریه‌ای اگر بخواهد علمی باشد باید به منظور فهم حقیقت و کشف واقع تقریر شود و طبعاً اموری از این قبیل یا راهنمای

که درون، نیز بخشی از آن است نظر دارند و بدین جهت بیرونی و عینی‌اند گرچه به اصطلاح دیگر سراسر ذهن و محتوایش بخودی خود با قطع نظر از مقایسه با خارج ذهن یا با واقع، حقیقتی خارجی و غیرذهنی است ساختار اندیشه بعنوان یک واحد پویا و متحرک، از مبادی داخلی انگیزش و هم از عناصر اخلاق است که مایه گرفته و چرخها و ابزارهای خویش را بسراه می‌اندازد.

این مبادی و عناصر، حرکت علیتی و طبیعی اندیشه را توضیح می‌دهند ولی اندیشه حرکت‌های دیگر نیز دارد که با اینگونه علل تفسیر نمی‌شوند. مانند انتقال‌های منطقی عقل از برخی مفروضات و صور به برخی دیگر و مانند انتقال‌هایی که بر پایه قانون تداعی معانی انجام می‌پذیرد گرچه همین انتقال‌های ضروری و غیرقابل مسنوع از حیث موجودیت و تقرر نفس‌الامری در یک زنجیره علیتی وجود می‌گیرند و از اینرو همه قضایای ریاضی و منطقی از منظره وجودی که ضرورت مطلق و غیر متئید و معلل را مخصوص خدا می‌داند قضایایی مشروطند و همه ارتباطها و انتقالها، در صمیم خویش معلل به تأثیر خدایند. بطور کلی می‌توان دستگاه دانش را به دو بخش، تقسیم کرد:

۱- بخش نگرش با همه ابزارها و داده‌هایی که دارد.

۲- بخش تعاریف و اصول و فرضیه‌ها به معنی اعم که عبارت‌است از فهم و تعقل.

این دو بخش در آغوش هم و با کمک یکدیگر علم را بوجود می‌آورند.

نگرشها، آحاد، ترکیبات و مراتب نفس‌الامر را به اندیشه می‌دهند هرنگرش روزنه‌ای است که از طریق آن واقعیتها به خرد داده می‌شوند حتی پدیده‌های اندیشه و جان از آنرو که واقعیت‌هایی در این بخش از واقعند بواسطه نگرش به اندیشه منعکس می‌گردند.

فهم، آنچه را نگرش برایش فراهم می‌کند

مباحث گسترده‌ای بمیان آورده و دیدگاه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند که حاکی از تلاش‌های سخت آنان در کشف این معمای اصولی است. داستان دیدگاه‌های مذکور داستانی جالب و خواندنی است و نشان می‌دهد که چسان بشر در توده‌های از تیره گیها در راهی پرپیچ و خم و سنگلاخ با کوله بارهایی از مشکلات دارد، بسوی یک رابط، یک اساس، یک طیف نور و یک اصل می‌کوشد و رنجها را بخود می‌خرد.

یکی از دیدگاه‌های دقیق در تفسیر نظریه‌ها، دیدگاه پوپر است وی با نقادی تئوری حسیگری و اختیاریگری و تلاش هوشمندانه در حل معمای استقراء به یک تئوری سنجیده و منطقی دست یافت. این تئوری در غرب برای متافیزیک یک مرحله پیشرفت بود و برای ضد آن یک مرحله عقب نشینی. عنوان آن از جنبه‌های تئوری ابطال‌پذیری یا آزمون‌پذیری منفی است و از جنبه‌های دیگر تئوری نظریه‌های پیشانه می‌توان گفت. فرضیه پوپر با نقادی سهمگینش، غرب پس از رنسانس را از خواب چند قرنه حسی و تحصلی یا ضد عقلیگری بیدار کرد. با این همه بطور کلی نمی‌توان با این تئوری موافقت کرد.

من به سهم خود اندکی با آن توافق دارم اما سرانجام راه مایکی نیست بلکه فاصله‌ای ژرف راه مارا از هم جدا می‌سازد.

عقلیگری پوپر از آن عقلیگری که بنظر من و بسیاری از محققان با تمایزهای محفوظ در جای خود رسیده فاصله‌ای بسیار دارد.

در بحث گذشته سخنی از دیدگاه کانت در شناخت علوم آمد و اشاراتی به نظر وی در پیدایش نظریه‌ها رفت و اندک نقدی هم بر کلیت نظرگاه کانت به انجام رسید اکنون در این مقال بر آنیم تا دیدگاهی را که در مورد

اندیشه‌اند و یا طرحی که اندیشه بواسطه آن دست به آزمون و محک می‌زند.

تاریخ علم، انباشته است از فرضها و تعریفها، فرضیه‌ها و نظریه‌ها، خطاها و لغزشها، اصلاحها و تصحیحا و آزمونهای عقلی* و آزمونهای حسی.

اندیشه در خلال این کز و فرها در پی برده برداشتن از رخسار حقیقت بوده و همه دستگاه کاشفانه خود را به همین مقصود بکار انداخته گرچه در این میان فرضها و فرضیه‌هایی از راه علم بریده و به وادی دیگر افتاده‌اند، اما برای روند تحقیق نباید چنین پدیده‌هایی مهم و سبب تشویش باشند. آنچه مهم است این است که اندیشه، خود در پی تحقیق و کشف باشد و در نظریه‌ها بعنوان طرحها و ابزارهای تحقیق و آزمون و اکتشاف، بنگرد و بی‌آنکه مقصود صاحبان آنها را کاوش کند خود نظریه‌ها را بکاود و بسنجد و آنگاه که لازم دید و از تئوری‌های موجود طرفی نبست دامن به کمر زده و با بهره‌گیری از تجهیزات و ساز و برگ تحقیق به گمانه زنی و فرضیه‌سازی یا نظریه‌پردازی همت گمارد.

علوم ما بعد طبیعی با علوم ریاضی و طبیعی در این جهت یکسانند. در همه اینها کار ما استفاده از دستگاه پیشانه اندیشه و از دستگاه متأخر آن است. و این استفاده همواره در راستای تحقیق و کشف قرار دارد مگر در صورتی که عاملی منحرف‌کننده ذهن را از راهش بسوی غرضهای دیگری بکشاند.

فرقی که بین روش ما بعد طبیعی با روشهای ریاضی و طبیعی وجود دارد از جنبه خصلتها و مختصها و ابزارها و نوع کار دستگاه ویژه هر کدام است. برای ایضاح این فرق باید از نمونه‌های چندی بهره گرفت تا در میدان تطبیق روشها بر آنها اختلافهایی که در عین اشتراک دارند به دقت آشکار گردد. این کار بر عهده فصلی در باره تفسیر ماهیت نظریه‌هاست که با توفیق خدا در بحثهای بعدی باید به انجام رسد.

فلاسفه بویژه محققان فلسفه علوم در تفسیر نظریه‌ها

* بکارگیری واژه آزمون در قضایای عقلی محض برای اشاره به این نظر است که در قضایای عقلی نیز مانند مسائل حسی از نوعی آزمون برای محک زدن آنها استفاده می‌شود.

تکون نظریه‌ها به گمان آمده توضیح دهیم.

پیش از ورود به بحث بجاست یادآوری شود که در این زمینه چند دیدگاه می‌تواند فرض شود و به همین ملاحظه چند دیدگاه هم وجود دارد. بحث از مشخصات دیدگاه‌های موجود به فصل دیگر واگذار می‌شود در این مقدمه تنها سخنی کوتاه از رؤس چند نظرگاه فرضی و محتمل به شرح ذیل می‌آید.

الف- نظرگاه عقلی: که سیر بسوی دانسته‌های جدید را از راه کلی به جزئی تفسیر می‌کند حتی استدلال‌های استقرائی نیز از دیدگاه مذکور با استناد بر قوانین عقلی و پیش از تجربه به انجام می‌رسند و در عمق آنها سیر اندیشه همیشه از کلیات به کلیات محدودتر یا جزئیات است بنا بر این روند نظریه در طرح عقلی را می‌توان به گزارش ذیل عرضه کرد:

۱- مفاهیم و اصول اولیه.

۲- صور اولیه و بدیهی استدلال.

۳- استدلال در صور منطقی با اتکال بر قوانین

عقلی بر دعاوی عقلی.

۴- استدلال بر امور تجربی از طریق استقراء با

استناد بر قوانین عقلی.

ب- نظرگاه تجربی: که از مشاهدات آغاز می‌کند آنگاه به گمان خود دست به فرضیه سازی می‌زند یا بهتر بگوییم به یک فرضیه می‌رسد و اگر ناسازگاری وعدم توافقی بین فرضیه و تجربه پیش آمد سؤال بامسأله پدیدار می‌شود در این نظرگاه سیر از جزئی به کلی است. در سیر از کلی به جزئی منطقی اشکالی نیست مگر آنکه در تطبیق آن برزمینه‌های استقراء اشکال شود چنانکه شده است ولی در سیر از جزئی به کلی جای بسی سؤال و نقد است.

ضابطه توضیح تجربی از سیر، از جزئی به کلی و در تکون نظریه به این صورت است:

س → ف → م

م: علامت مشاهده است، ف: علامت فرضیه و س:

علامت مسأله می‌باشد.

د- دیدگاه عقلیگرانه تجربی که برپایه دستگاه پیشین ذهنی از سؤال یا مسأله آغاز کرده به نظریه‌های آزمایشی برای حل مسأله می‌رسد، سپس آنها را در فرایند حذف خطا به معرض آزمون می‌گذارد که از این رهگذر راه برای پیدایش مسأله جدید فراهم می‌شود، نمودار بیش از اندازه ساده شده ذیل سیراجمالی ذهن را در پرداخت فرضیه نشان می‌دهد.

$P_1 \rightarrow TT \rightarrow EE \rightarrow P_2$

P_1 [Problem=] مسأله نخستین فرض است که از آن آغاز می‌کنیم.

و TT [= tentative-theoris] نظریه آزمایشی است و EE [= error elimination] فرایند حذف خطا در کوران آزمون است و P_2 مسأله جدیدی است که در نتیجه نارسایی یا ناسازگاری نظریه با تقریرات مشاهده آشکار می‌شود.

در فصول بعدی، بحث در باره این دیدگاهها و دیدگاههای فرضی یا احتمالی دیگر و تفسیرهای مختلف در درون آنها با تحقیق و نقد به مقدار میسر باخواست و توفیق خدا به انجام می‌رسد.

طرح تکون و شکل‌گیری نظریه‌ها

اکنون پس از کمی توضیح که پیرامون روند عمومی فرضیه‌ها و خصلت حقیقی آنها به انجام رسید جا دارد برای تکمیل بحث، طرحی را که در باره تکون نظریه‌ها به نظر حقیر رسیده بطور کوتاه و تاحدی فهرستوار عرضه کنم.

در زمینه تکون نظریه‌ها چند یا چندین طرح تاکنون ارائه شده که در فصلی خاص به شرح و تحقیق آنها پرداخته می‌شود پس در این مقطع از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

طرح نگارنده دارای دو بخش الف و ب است در اینجا فقط از بخش الف به شرح ذیل سخن می‌آید.

مراحل تکون نظریه‌ها در طرح الف

توضیح و تفسیر این مراحل براساس دیدگاهی است که نگارنده در باره نیروی اندیشه و ابزار نگرش دارد.

از این دیدگاه، اندیشه دارای دو مرحله است یکی فاهمه دیگری خرد. فاهمه از خرد به احساس نزدیکتر است و خرد در عین دوری از حواس و تمایز از فاهمه با همه داده‌های حواس و محتویات فاهمه برخورد دارد تماس آن با داده‌های حواس از طریق قوای میانگین و قوه فهم است ولی با محتویات فهم بدون میانجی برخورد می‌کند.

هم فاهمه و هم خرد بطور پیشانه و ما تقدم مجهز به مجموعه‌ای از امور کلی و همگانی‌اند.

تجهیزات منطقاً پیشین فاهمه عبارتند از مجموعه مفاهیم و قواعد و صوراولیه و تجهیزات پیشین خرد عبارتند از مجموعه حقایق، اصول و صورماتقدم و اولیه که به هیچ وجه از تجربه و حواس گرفته نشده‌اند.

در این میان نیروی نگرش به مثابه ابزار شهود و اکتشاف فهم و خرد باید بحساب آید این دو علاوه بر حواس بیرونی و درونی که مجموعاً جهاز خارجی نگرش را فراهم می‌سازند به نگرشهای ذاتی نیز مجهزند* و همین نگرشهای ذاتی‌اند که دستگاه اندیشه را از تنگنای تجربه و حواس آزاد ساخته و آن را بعنوان یک مکتشف و جستجوگر حقیقی در دو حوزه طبیعی و ما بعد طبیعی بسوی اشیاء، حقایق، قوانین و قضایای جدید هدایت می‌کند.

$$\text{مرحله اول : } \frac{\text{فهم}}{\text{نگرش}} = \frac{\text{ن}}{\text{ف}}$$

برطبق این دیدگاه دستگاه اندیشه از پیش دارای مجموعه‌ای از معانی و قواعد است از اینرو به خودی خود فهم و اندیشیدنی بالفعل و محقق دارد. این فهم پیشین که به ضرورت منطقی باید بطور ما تقدم ملحوظ گردد برپایه نگرش ذاتی و حضوری جان است به گونه‌ای که

حذف آن نگرش مستلزم حذف اندیشه می‌باشد.

علم حصولی در اصطلاح رایج تنها در صورتی امکان دارد که نیرویی به نام فاهمه را با رده‌ای از ادراکات از قبل پذیرفته باشیم علم حصولی در اصطلاح متأخر نیز بدون فهم قبلی ممکن نیست. بگذریم از اینکه علم حصولی در دستگاه پیشانه خرد بگونه‌ای از علم حصولی در دو اصطلاح رایج و متأخر متمایز است، این تمایز نسبت به اصطلاح متأخر شدت و عمق بیشتری دارد زیرا ماهیت علم حصولی در اصطلاح متأخر به ماوراء طبیعت و نفس قابل تعمیم نیست، اما علم حصولی دستگاه ما تقدم فاهمه به همه حوزه‌های واقع تعمیم پذیر است.

مرحله دوم: فهم X نگرش

پس از آنکه در مرحله نخست، بر پایه نگرش ذاتی و حضوری دستگاه فاهمه همچون صورتی از منخرج کسری تقریر شد نوبت به مرحله دوم که عبارت از برخورد فهم با نگرش است می‌رسد.

نخستین نگرشی که در راه فهم نمایان می‌شود نگرش حضوری پیشین با توابع ذاتی آن است. سپس نگرشهای لاحق و حادث و غیراولی، در مسیرش رخ می‌نمایند.

فاهمه نگرشها را با توابع و متعلقاتشان بواسطه تجهیزات ما تقدم خویش مورد ملاحظه و مطالعه قرار می‌دهد. در این مطالعه وجه کیفی و کمی فهم روی به افزایش می‌گذارد این افزایش در دو جهت جریان دارد یکی در جهت نگرشها که از این جهت فهم با آنها رابطه مستقیم داشته و با افزایش آنها فزونی می‌گیرد بدیگر سخن نگرشها با طیف توابع و متعلقات به منزل عامل

* این دیدگاه باید گاه کانت در ظاهر مشابهتی دارد اما حقیقتاً چنین نیست بلکه فاصله‌ای عمیق دیدگاه ما را از دیدگاه کانت جدایی‌سازد، توضیح بنابین این دو دیدگاه نیاز به شرحی مفصل دارد که مباحث نقادی مطلق عقل باید به انجام رسد.

برخورد طرح پیشین با واقع

مرحله چهارم:

مفاهیم و قواعد اولی در تقریرات
قضایا یا مشاهدات

پس از جاافتادن طرح نخستین عمومی در اندیشه
نوبت به برخورد آن با واقع می‌رسد.

در برخورد طرح با واقع گاه کمبود و نارسایی آن
نسبت به تفسیر واقع آشکار می‌شود و گاه مخالف و
ناسازگار بودن واقع با آن.

در هر صورت بدینسان نخستین طرح اندیشه در
بوته آزمون قرار می‌گیرد و اندیشه بر پایه تقریرات قضایا
یا مشاهدات در پرتو مفاهیم و قواعد اولی خود اولین
پرسش را آغاز می‌کند.

اما این برخورد هرگز تصادفی نیست اساسی وجود
دارد که موجب می‌شود طرح با واقع درافتد آن اساس
همان مفاهیم و قواعد اولیه ذهن است که در روند
مطالعه نفس‌الامر نارسایی طرح را برای تفسیر یا
ناسازگاری آن را نسبت به نفس الامر برملا می‌سازد.
بنابراین عنوان این مرحله چنین خوانده می‌شود
برخورد طرح با واقع بر اساس مفاهیم و قواعد اولی در
تقریرات قضایا یا مشاهدات.

سؤال یا مساله

مرحله پنجم:

تقریرات قضایا یا مشاهدات و انتظار

که خواننده می‌شود، سؤال بر پایه انتظار و تقریرات
قضایا یا مشاهدات

در این مرحله برای بار اول در ذهن اندیشمند
مسئله بوجود می‌آید و وادارش می‌کند تا برای پاسخ و
چاره آن راهی بیاندیشد.

پدید آمدن سؤال در ذهن، نخستین نشانه مشخص
و توضیح‌پذیر فهم و خردمندی است.

اگر جایی پرسش نباشد نمی‌توان به آسانی پی
بوجود ذهن برد. بلکه اگر سؤال نسبت به ذهن
خطا پذیر فعال در نظر گرفته شود بین آن دو در نفی و

ضرب و نمودار ضریب فاهمه عمل می‌کنند بگونه‌ای که
می‌توان گفت مرحله دوم عبارت از عمل ضرب فهم در
نگرش است.

جهت دیگر افزایش فهم همان زمینه فعالیت ذاتی
فاهمه است که دست به اشتقاق و ترکیب و پرداخت زده
و مالا به انبوه مترامی از مفاهیم و قضایا دست می‌یازد.

طرح

مرحله سوم:

$$\frac{\text{فهم}}{\text{نگرش}} \times \text{نگرش}$$

پس از بکار افتادن فهم و برخورد و ضرب و ادغام
شدنش در نگرشها و تماس آن از این رهگذر با مطلق
واقع که خود فاهمه و نیز جان که بنیاد آن است بخشی
از این مطلق واقعند.

و بدیگر سخن پس از تماس فهم با واقع و شروع
فعالیتی برای درک آن برای نخستین بار طرحی در
ذهن پدید می‌آید این طرح بسان یک منظره تصویری
مبهم را از واقع بر فاهمه نمایش می‌دهد. عقل از
چارچوب همین منظره است که مطالعه هستی را هم
منطقاً و هم زماناً آغاز می‌کند. بدون طرح یاد شده منطقاً
هیچ مطالعه و هیچ بحث و تحقیقی امکان‌پذیر نیست،
و همین طرح و منظره است که بعنوان دستگاه پیشین
نظریه‌ها موسوم است.

همه دانشهای ریاضی و تجربی و مابعد تجربی از
این دستگاه آغاز می‌شوند و با کمک عناصر و ادوات
سازنده و راه‌انداز آن در جهت پرده برداری از چهره واقع
به پیش می‌تازند. طرح نخستینه پیشین گرچه خصلتی
عمومی و ساختاری همگانی دارد اما بدلیل اینکه
محصول برخورد طرح با نگرشهاست و نگرشهای لاحق
و غیرذاتی در افراد بشر گوناگون است طرح پیشین نیز
بسان تابعی از برخورد مذکور گوناگون است از اینرو
مرحله بعدی که مرحله حدوث مسائل می‌باشد در همه
یکجور و یکسان نیست هر کسی در ذهن خود طرحی
قبلی و آغازین دارد جز طرحهای دیگر ذهنها.

در آمیخت و از این رهگذر طرحی از واقع در آن جایگزین شد خرد همواره واقع را از منظره طرح مذکور می‌نگرد مگر آنکه دگرگونی یا حذفی در آن پدید آید.

بر اساس این طرح، انتظار داریم که واقع با آن کنار بیاید از اینرو بی‌دغدغه بگونه‌ای موافق با طرح می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم.

اما زمانیکه طرح با واقع کنار نمی‌آید یا به اینک نسبت به آن نارسایی از خود نشان دهد یا ناسازگار باشد ذهن هشیار می‌شود، نارسایی طرح یا عدم توافق آن با واقع، بسان یک هشدار عمل می‌کند. در چنین زمینهای که آینه طرح شکسته و برخلاف انتظار واقع را منعکس نکرده فاهمه برسر پرسش می‌آید که چرا طرحش نارسا از کار درآمد یا چرا در مشاهده چیزی برخلاف آن نمایان شد.

انتظاری که در اینجا خواستگاه پرسش است انتظار حصولی می‌باشد که از جمله فرایندهای فاهمه بحساب می‌آید نه انتظار حضوری که محصولی است از نگرش و مبادی انگیزش بعلاوه طرحهای قوه فهم.

پس چون طرحی داریم هر چند بسی مبهم و خام، پیشینی و انتظاری داریم، بدینگونه که جریان واقع به روالی است که طرح به ما نشان می‌دهد.

بدینجهت تا زمانیکه نارسایی یا ناسازگاری طرح آشکار نشده فارغ‌البال بی‌هیچ پرسشی روال عادی اندیشه دنبال می‌شود ولی همینکه خللی در آن نسبت به واقع نمایان شد این سؤال پیش می‌آید که چرا سؤال از یک سو علامت فهم است و از دیگر سو اولین نقطه آغاز علم به معنی بحثی و تحقیقی.

اثبات یک رابطه ضروری می‌تواند تقریر شود بدینگونه که اگر ذهنی به این وصف باشد سؤال نیز هست و اگر ذهن نباشد سؤال هم نیست و اگر سؤالی نباشد ذهنی به وصف مذکور وجود ندارد این رابطه با انتخاب علائم بدینصورت نموده می‌شود.

س - ذ - و - ذ - س - و - ذ - س - و - س - ذ
س - ذ - و - ذ - س

س: علامت سؤال است. ذ: علامت ذهن خطاپذیر فعال و ذ: علامت مطلق ذهن. و س: علامت عدم سؤال و ذ-یا ذ-: علامت عدم مطلق ذهن یا علامت عدم ذهن خاص. و-: علامت گزاره شرطی می‌باشد.

آخرین قاعده در رده قواعد یادشده را باید چنین خواند اگر اساساً ذهنی وجود نداشته باشد سؤالی هم ممکن نیست اما منطقاً ممکن است ذهنی را فرض کرد با مشخصاتی جز مشخصات ذهن فعال خطاپذیر که هیچ سؤالی نداشته باشد.

و به عبارتی ساده‌تر اگر سؤالی باشد ضرورتاً ذهنی وجود دارد اما ممکن است ذهنی باشد که به هیچ وجه نتوان سؤالی برایش فرض کرد*. چنین ذهنی دیگر ذهن به معنی رایج نیست بلکه فاهمه مطلق و خرد نامتناهی و مبری از هرجهل و دگرگونی می‌باشد. در اینجا ذهن بدون در نظر آوردن همه یا برخی خاص بطور مهمله منظور شده تا ممکن باشد از جنبه منطقی رابطه‌ای ضروری بین آن و پدیده سؤال برقرار شود.

ذ* - س: اکنون داریم

س - ذ* - اما

ذ*: علامت ذهن بطور مهمله است و س: علامت هر سؤال.

تقریر پیدایش سؤال به اختصار به شرح ذیل است. از آن پس که خرد بکار افتاد و با نگرشها برخورد و

* بر پایه نظریاتی که چند صفحه پیش درباره فهم و علم حصولی ابراز کردم فرض چنین ذهنی یا بهتر بگوییم فاهمه نامتناهی امکان دارد، این فاهمه یا خرد مطلق، خاستگاه و عاقل علم حصولی نامتناهی است که بدلیل اطلاق و پایان ناپذیری از هرگونه نادانی بر کنار و ضرورتاً بی نیاز از سؤال می‌باشد.

گمانه یا فرضیه

مرحله ششم: دارایی خرد و تقریرات قضایا و مشاهدات

که خواننده می‌شود گمانه یا فرضیه بر پایه دارایی عقل و تقریرات قضایا یا مشاهدات.

پس از پیدایش سؤال، ذهن برخاسته از خواب در جستجوی پاسخ برمی‌آید. جستجویی که مستکی بر معلومات پیشین و تقریرات سؤال انگیز است. اندیشه با کمک اندوخته‌هایش و با هشیاری پدید آمده از ناهماهنگی طرح با واقع و با بهره‌گیری از دستگاه احتمالات بی‌آنکه ملزم به دخالت دادن احتمالات در تقریر فرضیه باشد دست به گمانه زنی و فرضیه سازی می‌زند آنهم فقط به منظور نوعی اکتشاف گرچه مقدار احتمال به صفر نزدیک باشد یا فرضیه دیگر دارای درجه احتمال بالاتر باشد. زیرا اکتشاف، تلازمی با درجه احتمال بالا ندارد، خصلت اکتشافی فرضیه چیزی است جز درجات احتمالی آن.

تفسیر فرضیه

مرحله هفتم: دانسته‌ها و تقریرهای موجود

ذهن پس از پیشنهاد فرضیه یا گمانه برای خود پیش از هر کار باید مفهوم آن را درست تصویر کرده و تفسیری غیر متناقض و هم متناسب با مفاهیم و اصول قبلی عقل از فرضیه در دست داشته باشد اگر فرضیه‌ای دارای مفهومی معقول و غیر متهافت نبود از آغاز باطل است و باید کنار گذاشته شود به دیگر سخن، تنها هنگامی می‌توان یک فرضیه را پیشنهاد کرد که دارای طرحی غیر متناقض باشد. اگر طرحی تناقض داشت دیگر نوبت به مرحله‌های دیگرش نمی‌رسد، علاوه بر این باید با دیگر قواعد تنافی نداشته باشد.

فی‌المثل از برخی دیدگاهها طرح اشتراک لفظی محض وجود فاقد تفسیر صحیح است پس پیش از آنکه به مراحل دیگر برسد خود بخود حذف می‌شود. طرح

اعاده معدوم نیز طرحی است فاقد تفسیر متناسب با اصول اولی به این جهت بطلان آن در نظر عده‌ای از محققان از بدیهیات بشمار رفته.

در علوم طبیعی هم فرضیه‌هایی هستند که حداقل تا کنون تفسیر معقولی از آنها ارائه نشده از باب نمونه، تئوری وحشت طبیعت از خلأ در تبیین بالا آمدن آب در لوله‌هایی که بوسیله تلمبه از هوا تخلیه می‌شوند یک تئوری فاقد تفسیر است بگذریم از اینکه تحقیقات آن را ابطال کرد اما اگر ابطال هم نمی‌شد باز بعنوان فرضیه‌ای بدون تفسیر از دور خارج بود گرچه تناقض یا مخالفتی با اصول اولی در آن وجود ندارد، زیرا در اصول علم طبیعی و قوانین و روابط طبیعت هیچ نشانه‌ای قابل سنجش از وحشت طبیعت از خلأ دریافت نمی‌شود تنها از طریق ذهنیتها و تحمیل آنها بر طبیعت^۱ است که مفهوم حراس و وحشت به آن نسبت داده می‌شود با نادیده گرفتن ذهنیتها دیگر اثری از این مفهوم در بین نمی‌ماند. افزون بر این می‌توان تئوری وحشت از خلأ را با یک ضد تئوری از میدان بدر برد، ضد تئوری می‌گوید: طبیعت به خلأ عشق دارد. و برای عشق به خلأ است که هر کجا نشانی از آن دید برای دیدار و در آغوش گرفتنش هجوم می‌برد. این تئوری که بعنوان ضد فرضیه وحشت از خلأ مطرح می‌شود از جنبه‌های روشنتر و متناسبتر با ذهنیات است تا تئوری وحشت گرچه مانند همان تئوری نشانه‌ای از علم طبیعی برای تفسیرش در دست نیست.

از اینها گذشته هر دو تئوری یاد شده (وحشت از خلأ یا عشق به خلأ) از جنبه‌ای در رده ابطال ناپذیرهای تجربی جا دارند بدین معنی که ممکن است آن دورا بگونه‌ای تقریر کرد که با هیچ آزمونی نقض نشوند و نسبت به هیچ رویدادی حساسیت نشان ندهند. باین حساب هر دو از حوزه علم کنار می‌روند زیرا هر قضیه تجربی اگر بگونه‌ای تقریر شود که نتوان از راه آزمون به نقض و ابطالش دست یافت قضیه‌ای ابطال ناپذیر تجربی

آزمون منطقی قرار می‌گیرند و از این جهت تمایزی بین علم تجربی و علم ما قبل تجربی نیست.

مرحله هشتم: تحقیق فرضیه برهان یا تقریرات مشاهده

آنگاه که فرضیه از مرحله تفسیر سرفراز گذر کرد یا اگر در فرایند تغییر افتاد تصحیح و اصلاح شد نه حذف ورد، نوبت به تحقیق آن می‌رسد. مقصود از تحقیق مقرر کردن فرضیه است بواسطه ابزارهای ویژه. این ابزارها تیغ دو دم را می‌مانند هم فرضیه را تقریر و ضد آن را نفی می‌کنند و هم در صورت عدم توافق با آن بجای تقریر دست به حذف و ابطالش می‌زنند.

فرضیه در این مرحله دچار آزمون می‌شود، آزمونی که حیانتش به آن بستگی دارد مرحله تحقیق و آزمون دومین دوره بحران فرضیه است دوره نخست بحران حذف و ابطال تفسیر اکنون گام به بحران دیگر بنام فرایند تحقیق گذارده است.

فرضیه در فرایند تحقیق یکی از چهار حالت ذیل را بطور مانعة الجمع^۵ پیدا می‌کند گرچه در حالت سوم و چهارم جای بحث دارد که آیا با هم ناسازگارند یا اینکه با هم ستیزهای نداشته می‌توانند در یک فرایند تحقق

* این گفتار بخشی از مجموعه بحثهایی است که در تفسیر نظریه‌ها به گمان حقیر رسیده است، بر طبق این بحثها ابطال پذیری از ویژه گیهای قضایای حسی و استقرائی نیست، قضایای متافیزیکی ناب هم به تناسب خود تن به ابطال پذیری می‌دهند زیرا برای آنها نیز ممکن است ماده نقض پیدا کرد و از این راه برپایه تناقض ایجاب کلی با سلب جزئی که پشتوانه همه گزاره‌های استقرائی است قضایای مابعد طبیعی را از کار انداخت.

۵ مانعة الجمع، عبارت ایست از یک تردید منطقی بین چند طرف احتمال که اجتماع این اطراف ممکن نیست تنها یکی از اطراف ممکن الوقوع می‌باشد اما امکان دارد که اساساً هیچ یک از اطراف به وقوع نیبوند. به زبان منطق چنین تردیدی مانعة الخلو نیست فقط مانعة الجمع است.

و ضرورتاً از جنبه علوم پوچ و تهی می‌باشد، اما ابطال ناپذیرهای ریاضی یا متافیزیکی چنین نیستند، زیرا دارای خصلت آزمایشی و استقرائی نبوده و رابطه موضوعها و محمولاتشان ماهیتی عقلی و منطقی دارند نقض و ابطال آنها از راه منطق و محاسبه و استدلال ریاضی یا متافیزیکی امکان دارد گرچه از راه آزمایش نشود دست به ابطالشان زد* اما با این وصف می‌توان قضایای متافیزیکی را از طریق یک ماده نقض بسان گزاره‌های تجربی ابطال کرد. در قوانین علوم استقرائی راه ابطال از رهگذر ماده نقض گشوده می‌گردد زیرا قوانین مذکور با وصف ایجاب کلی که دارند نسبت به کمترین مقدار نفی از خود حساسیت نشان می‌دهند زیرا سلب هر اندازه باشد با ایجاب کلی در تناقض است. و به زبان منطق، سالبه جزئی، نقیض موجبه کلیه است. مثلاً قانونی که می‌گوید: هر فلزی در گرما انبساط می‌یابد «اگر به موردی برخورد که ثابت شد فلزی بنام X است که در گرما انبساط نمی‌یابد» منطقاً باطل می‌شود و دیگر بعنوان یک قانون بیانگر رابطه فلزات با گرما نیست. بگذریم از اینکه برخورد به چنین مواردی با تبیین آماری قوانین علمی چندان ناسازگاری ندارد یا اصلاً ناسازگار نیست اما در اینجا بحث برسر قوانین علمی با خصلت کلی و غیر آماری است که بی‌هیچ ابهامی نسبت به موارد خلاف حساس و شکننده می‌باشد.

باری عین همین خصلتی که موجب شده گزاره‌های تجربی از طریق موارد نقض باطل شوند در قضایای متافیزیکی وجود دارد علاوه بر این هیچ علمی بدون معیاری مشخص و میزانی غیر ذهنی که بتوان گزاره‌های علم را بواسطه آن محک زد تحقق منطقی نمی‌یابد.

در علوم ما قبل تجربی مانند علوم تجربی موازینی بیرون از ذهنیت وجود دارند که علوم مذکور و از آن میان، متافیزیک با آنها سنجیده شده و در بوته

پیدا کردن موارد خلاف در مشاهده، آنهم از راه قانون تناقض سلب جزئی با ایجاب کلی انجام می‌گیرد نفی امکانپذیر است.

۳- تأیید، اگر فرضیه‌ای از راه برهان، تقریر و اثبات نشد فقط بعنوان یک گمانه و محتمل، می‌تواند به حیات خویش ادامه دهد چون همیشه دچار احتمال خلاف است و با هیچ ابزاری جز برهان نمی‌شود چنین احتمال خلافی را یکسره از میان برد.

تنها کاری که از استقراء و آزمون با کمک قوانین منطقی برمی‌آید این است که احتمالات مثبت فرضیه را افزایش دهد تا آنجا که احتمالات خلاف و منفی، رنگ باخته و از منظره ذهن پنهان شوند گرچه هرگز بطور نهایی از عمق اندیشه ناپدید نمی‌شوند. حال اگر احتمالات مثبت و منفی فرضیه را احتمالهایی منظور کنیم که به واقع نظر دارند و حقیقت را هرچند با ناتوانی و نقض نشان می‌دهند در اینصورت با هر درجه احتمال مثبتی که به درجات گذشته افزوده می‌گردد فرضیه مورد نظر تأیید می‌شود.

پس حالت تأیید عبارت است از تشدید احتمالات مثبت یک فرضیه در صورتی که احتمالات مذکور نسبت به واقع خصلت کاشفانه داشته باشند.

۴- تأکید، که مانند تأیید فرایندی غیر برهانی است و به این دلیل به زمینه‌های استقرائی اختصاص دارد. تأکید عبارت است از تشدید سوپزکتیو و ذهنی فرضیه بی‌آنکه تشدید مذکور ملازمه‌ای با نزدیکتر شدن به

یابند. پیش از ورود به چنین بحثی از قبل می‌بایست تعاریف حالت سوم و چهارم گزینش شده باشد.

اینک گزارش حالت‌های چهارگانه تئوریها در مرحله تحقیق:

۱- اثبات که تنها در زمینه‌های ریاضی و مابعد طبیعی امکانپذیر است در این زمینه‌ها بواسطه مبادی و مقدمات آزاد از تجربه و با شناسایی مختصات عینی موضوع مورد بحث در فرمهای ریاضی و منطقی یک فرضیه به اثبات می‌رسد. اثبات فرضیه به این معنی است که عقل از طریق استدلال ماقبل تجربی از تحقق محتوای فرضیه در نفس الامر* یا واقع گزارش می‌دهد داوری خرد و نظر دادنش به اثبات یک قضاوت و حکم کاشفانه است که تحلیلاً گزارشی است ناب از اینکه در بیرون از ذهن ما حقیقتی بعنوان محتوای فرضیه تقرر دارد.

حکم یا داوری خرد گرچه از آنرو که در اندیشه رخ می‌دهد ذهنی و سوپزکتیو است اما از آنرو که ناظر به اخبار از تحقق محتوای فرضیه در نفس الامر می‌باشد عینی و ابزکتیو است. درباره ماهیت حکم و تصدیق و تمایزشان از هم یا از اینهمانی اندکی در گذشته سخن رفت توضیح کافی به مقال دیگر واگذار می‌شود.

۲- نفی: که بر پایه مبادی و مختصات ماقبل تجربی در فرمها و صورتهای ریاضی و منطقی یا بر پایه تقریرات مشاهده یا شناسایی موارد نقض و خلاف به انجام می‌رسد.

حالت اثبات از ویژگیهای ریاضیات و متافیزیک است در دانشهای استقرائی چون نقیض قضایای تقریر شده بطور نهایی و منطقی نفی نمی‌شود و پیوسته بعنوان یک احتمال منطقاً ممکن می‌ماند از اینرو راهی برای اثبات نهایی نیست ولی حالت نفی در همه دانشها چه پیش از تجربی چه پس از تجربی امکان وجود دارد. در علوم ریاضی و فلسفه که واضح است زیرا مبنای آنها بر نفی تناقض و دیگر اصول منحصر سازنده می‌باشد. در علوم تجربی نیز از آنرو که ابطال فرضیه‌ها بواسطه

* نفس الامر واقع را می‌توان به یک معنی گرفت اما بهتر است برای هر کدام معنای جداگانه‌ای در نظر گرفت تا هم ابهامی پیش نیاید و هم حقیقت آنچنانکه باید حکایت شود، مطلق نفس الامر واقع را هم در بر می‌گیرد واقع اعم نیز بر واقع می‌تواند اطلاق شود. مطلق نفس الامر آن چیزی است که با قطع نظر از ذهنیت قابل تقریر بوده و خود را بر ذهنیت عرضه می‌کند بدان گونه که ذهنیت با ابزارهایی که دارد می‌تواند آن را کشف کند، تفسیر نفس الامر و واقع بگونه‌ای منطقی و متافیزیکی و رافع اشکالها و جدلها به مقالی جداگانه و مبسوط نیازمند است.

هیچگاه علوم استقرائی از دامنه متافیزیک و منطق بیرون نمی‌افتند. فرضیه، پس از ورود به مرحله تحقیق یا فرایند تصحیح و حذف خطا، اگر از طریق استدلال یا تخته عقلی ناب یا از طریق استقراء و تقریرات مشاهده حذف شد از راه علم کنار می‌رود تا زمینه برای دیگر گمانها فراهم گردد و اگر حذف نشد در حوزه آزمون بعنوان یک نظریه تقرر می‌یابد نظریه مرحله رشد و تقرر فرضیه است که نهمین مرحله بشمار می‌آید، اما درحوزه ماقبل تجربه چنین نیست که بهصرف حذف نشدن بصورت نظریه درآید دراین حوزه اگر حذف نشد علاوه بر این اگر بواسطه مقدمات و مبادی عقلی تثبیت شد آنگاه بعنوان نظریه جا می‌افتد. و بدینگونه است که راه استقراء از راه برهان صرف جدا می‌شود. در راه استقرائی وقتی فرضیه‌ای با موارد خلاف خود برخورد کرد باطل می‌شود و انتظاری هم که از آن می‌رفت جایز راه یأس می‌دهد.

از این پس بر اساس وقوع خلاف انتظار ما از فرضیه سؤال یا مسأله جدیدی پیش می‌آید که برای حل و پاسخ آن باید فرضیه جدیدی جستجو کرد. قاعده پیدایش مسأله جدید بدین صورت نموده می‌شود:

۲س: علامت سؤال و ف-۰: حذف فرضیه.

۲س → ف-۰
تقریرات

نظریه

مرحله نهم: تحقیق عقلی و آزمون استقرائی

در این مرحله بگونه‌ای که گفته شد فرضیه از حالت گمانه بودن و افتراض بدر آمده و خصلت نظریه را بخود می‌گیرد و هنگامی که فرضی بصورت نظریه درآمد دیگر از وضعیت یک مطلوب محض بیرون شده و بحساب یک مبنی مطرح می‌شود گرچه هیچگاه بنا بر اصل خطاپذیری ذهن بسان یک اصل غیرقابل بحث یا یک گزاره مفروغ عنه نباید تلقی شود بویژه در حوزه

واقع داشته باشد. همانندی تأیید و تأکید در اینست که هر دو، حالت‌هایی استقرائی‌اند و با احتمالات سروکار می‌یابند حال چه از آغاز برپایه احتمال چرخش کنند یا اینکه چنین نباشد بلکه در آغاز فقط توانایی تفسیر بهتر و سازگاری بیشتر را منظور کنند و فرایند احتمالات تنها بطور جنبی و بعنوان یک تابع ضروری و غیرمنظور در روند استدلال قرار گیرد.

حالت تأکید از یک زاویه ذهنی با احتمال سروکار دارد احتمالها در آن نه بعنوان درجات اکتشاف متن واقع مورد نظرند، بلکه تنها از جهتی که باور ما را نسبت به فرضیه تقویت می‌کنند مطرح شده و در محاسبات وارد می‌شوند.

باین توضیح آشکار می‌شود که محاسبه احتمالات درحالت تأکید فرضیه یک امر فرعی و جنبی است که دریافت اصلی آن راه ندارد فرضیه‌ها راه خود را با روش آزمایش و خطا آغاز کرده و همچنان در یک خط بالقوه نامحدود ادامه می‌دهند اگر به ابطال کنندهای برخوردند با درجه تأکید بیشتری در علم به تفسیر و پیشینی می‌پردازند و اگر در برخورد با موارد نقض از کار افتادند مسأله جدیدی برای اندیشه مطرح می‌شود که فرضیه‌ای نو می‌طلبد.

انشعاب فرضیه‌ها در مرحله تحقیق

فرضیه‌ها در مرحله تحقیق منشعب شده برخی در شاخه تحقیق و آزمون عقلی ناب طی طریق می‌کنند و برخی دیگر در شاخه استقراء و آزمون حسی.

این مرحله از آنرو که فرضیه را در معرض اصلاح یا حذف قرار می‌دهد موسوم به فرایند حذف خطا است و از آنرو که فرضیه را در مسیر تقریر استقرائی یا تحقیق و تثبیت غیر تجربی می‌گذارد بنام مرحله تحقیق خوانده می‌شود. متافیزیک و ریاضیات در این مقطع راه خود را از علوم استقرائی جدا می‌کنند گرچه با این وصف

وجود و اصالت ماهیت و نیز نظریه تشکیک و نظریه امتناع تشکیک نمونه‌های دیگری از ثئوریها با هم در ستیزند. در سائر علوم مانند اصول، فقه، حدیث و رجال نیز از این قبیل فرضیه‌ها فراوانند، حجیت خبر واحد و عدم حجیت خبر واحد، امکان ترتب و عدم امکان آن، صحت استصحاب در شبهه حکمی و عدم صحت آن و همچنین انفعال ماقلیل و عدم انفعال آن از جمله مثالهای متضاد و هم ستیز دو علم اصول و فقهند.

باری اندک نگاهی از سر دقت به منظره دانش، پرده‌ای از جدلها و تهافتهای فرضیه‌ها را، بر دید ما نمایش می‌دهد. از اینرو ستیز و نبرد نظریه‌ها از جمله واقعیت‌های دانش است و بحثی هم ندارد. آنچه مهم است و بحث دارد سؤال از دلیل یا منشأ جدل و نبرد در بین فرضیه‌هاست. پیش از تقریر این سؤال لازم است انگیزه‌های غیرمنطقی را از آغاز نادیده گرفت چون این مسلم است که تمایلهای ما عاملی نیرومند در این ستیز بحساب می‌آیند اما در سؤال مذکور تنها عاملهای منطقی و علمی منظور شده‌اند عاملهای دیگر در سؤالی دیگر قابل طرحند و درجایی جداگانه باید مورد تحقیق قرار گیرند و گرنه حسابها در هم آمیخته و آخر سر هم، پاسخی آشفته و بی‌ثمر نتیجه می‌شود.

در پاسخ به این پرسش، نظریه‌ای دارم که در بحثهای قبلی بخشی از آن به اشاره گذشت. در اینجا طرح کوتاه و فهرست‌واری از نظریه مذکور را ارائه می‌کنم که باید توجه داشت علل جدل و تهافت را که از گذشته در منطق مورد نظر بوده مفروغ عنه گرفته و در ارائه این نظریه درج نگردیدماند.

نظریه منشأ جدل و تناقض از دو قسمت فراهم شده است.

قسمت اول: نظریه اصول و مفاهیم کافی، که می‌گوید در نفس الامر تناقض وجدل نیست و از اینرو قابل اکتشاف نیستند. ستیز فرضیه‌ها گرچه از عاملهای تمایلهای و انگیزه‌ها هم برنخیزد باز خصلتی

استقراء از بایگانی کردن و مفروغ عنه پنداشتن نظریه‌ها باید شدیداً پرهیز کرد زیرا سرفرازترین نظریه‌ها نیز ممکن است روزی در روند آزمون به یک ابطال‌کننده برخورد کرده و پس از تأییدها یا تأکیدهای فراوان فقط با یک مورد خلاف از دور، خارج شود.

مرحله دهم: جدل و تهافت نظریه‌ها

در مرحله فرضیه‌ها جایی برای ستیزه آنها با هم نیست زیرا هنوز جای پا محکم نکرده‌اند و هنوز محتملها و پیشنهادهایی که کاری برای تحکیمشان انجام نگرفته، پس گرچه در مرحله گمان‌زنی و فرضیه‌سازی در یک زمان یا در یک مقطع فکری، چند فرضیه درخور احتمال است اما هیچ یک با دیگری در چالش و ستیز نیست مگر از آن پس هر کدام جای بایی در زمینه دانش استوار کرده باشد. و این فرایندی است که در مرحله تحقیق و آزمون یا مرحله هشتم به حسابی که انجام پذیرفت صورت تحقق می‌گیرد.

اگر فرضیه‌ها از آزمون‌ها بی‌گزند سر بر آوردند و از دم تحقیق سلامت جستند و بعنوان نظریه‌ها جای پای استوار کردند آنگاه با دیگر فرضیه‌هایی که کم و بیش همچون آنها آشکار شده‌اند از در ستیز و جدل برمی‌آیند.

مثلاً در تفسیر یک رویداد (الف) که آن را سقوط آزاد اجسام به طرف زمین فرض می‌کنیم در یک زمان یا یک مقطع فکری چند فرضیه محتمل است و بسا در مقطعی از روند آزمون هر چند فرضیه محتمل از حذف و ابطال تجربه سلامت بیرون آیند در چنین وضعیتی است که تهافت و ستیز نظریه‌ها واقع می‌شود. این مثال به دانشهای تجربی اختصاص دارد. در علم ما بعد طبیعی هم به فراوانی مثالهایی از این دست به چشم می‌آیند.

دو نظریه حدوث زمانی و قدم زمانی عالم از جمله چشمگیرترین نظریات جدلی و ستیزنده‌اند. اصالت

مسأله

مرحله یازدهم: قضایای جدلی‌الطرفین

ذهن پس از آنکه در گرداب جدلهای دوطرفه گرفتار افتاد چه در سپهر مابعد طبیعی و چه در گستره‌های طبیعی مسائل جدیدی برایش رخ می‌نمایند.

۱- چرا فرضیه در گرداب تناقض و جدل افتاد.

۲- فرضیه تا کجا با واقع سرسازگاری دارد.

۳- برای حل جدل چه باید انجام داد.

حل جدلها

مرحله دوازدهم: نظریه منشأ جدل قضایا

اگر اندیشه توانست به اصول و مفاهیم و ادوات کافی و مشتقات اینها دست یابد نظریه از جدلهای طرفینی آزاد شده و به گونه متناسب با حوزه انطباق خود تقریر می‌شود گویانکه همواره بر اساس اصل خطاپذیری یک احتمال آزاد* فوق فرضیه‌های آن را

* احتمال آزاد فوق فرضیه‌های از جمله مبادی دیدگاه نگارنده در نظریه احتمال است تقریر این احتمال از توابع اصل خطاپذیری بشمار می‌رود. این اصل از جمله اصول بایرکت منطق اکتشاف است که در زمینه‌های گوناگون دانش مفید بودن خود را نشان داده، و منطق اکتشاف یک دانش آلی است که بر پایه اکتشافی بودن تعاریف و فرضیه‌ها پرداخت می‌شود. در همین مقال به عرض رسید: با موافقتهایی که با بسیاری از تحقیقات عدما‌ی از نظریه پردازان محقق دارم عدم توافقی‌هایی نیز در بین به چشم می‌آیند. از آن جمله است خصلت اکتشافی بودن سراسر منطق و دانش، فلاسفه و دانشمندان، به سائق ضرورت اندیشه در همه پژوهشهایشان این حقیقت را حد اقل از پیش بی هیچ تکلیفی مفروض می‌گیرند، حتی بسیاری از آنان به این معنی تصریح کرده یا در صدد تبیین آن بر آمده‌اند. گویانکه آن را بعنوان یک نظریه رسمی باطیفی از اصول و مختصات مورد ملاحظه قرار ندادماند در برابر نظریه اکتشاف، پیشنهادهای گوناگونی در تخالف با آن مطرح شده شاید بتوان گفت بدر فرضیه‌های غیر اکتشافی برای نخستین بار از روزگار هیوم و کانت یا اندکی پیش از آن کشت گردید.

ذهنی و غیر حقیقی دارد گویانکه با این وصف می‌تواند ستیزی منطقی و برخاسته از علل منطقی باشد.

اندیشه هرگاه نسبت به فهم و کشف واقع از مفاهیم و ادوات و اصول لازم و کافی برخوردار شد بدون هیچ جدلی واقع را در پرتو یک گزاره صحیح و رها از گزند یادگزاره می‌فهمد و تفسیر می‌کند و هرگاه در فهم واقع از تجهیزات مذکور بطور کافی بهره‌مند نباشد، یا از فعالیت ادراکی بازمی‌ماند یا به فهمی ناقص و غیرموجه باید بسنده کند یا اینکه گرفتار تناقضات می‌شود.

پدید آمدن گزاره‌های متناقض و جدلی‌الطرفین در متافیزیک نتیجه‌ای ضروری از فقدان اصول، ادوات و مفاهیم کافی است.

قسمت دوم، ابهام و عدم کفایت عناصر و وسائل کافی در نظریه و آزمون. این قسمت بر چند بخش شامل است:

۱- ابهام نقاط ضعف و قوت فرضیه نسبت به جریان تجربه، از اینرو لازم است فرضیه چنان به دقت توضیح شده و به کفایت تشریح گردد که حساسیتهای آن در برابر رویدادها بوضوح نمایان شود.

۲- گرفتاری فرضیه در خصلتهای ضد محک و آزمون که سبب ابطال ناپذیری و گریز آن از محک‌زنی می‌شود.

۳- عدم کفایت عناصر فرضیه برای تسبیب رویدادهای تجربی.

۴- عدم کفایت عناصر ذهنی تجربه.

۵- عدم کفایت وسائل و عناصر خارجی تجربه.

بخشهای ۳ تا ۵ این نظریه را می‌توان مشتقاتی از نظریه اصول و مفاهیم کافی بحساب آورد این مشتقات از انطباق دادن نظریه یاد شده بر زمینه‌های استقرائی حاصل شده است.

نسبی دست یافت با اینکه کار بتدریج جدلها مرتفع شده و شاید که راه برای تکمیل و تتمیم گشوده گردد.

اما در سپهر ماوراء آزمون هرگز آسان گرفتن تهافتها و تن دادن به جدلها درست نیست باید با بکارگیری اسلوبها و ابزارهای کشف، نقاب از چهره حقیقت انداخت و تنها گزاره درست و حاکمی از نفس الامر را مشخص نمود یا آنکه اگر از میان چند گزاره جدلی ممکن نباشد یکی را زیر این عنوان برگزید حدود گزارهها را تشخیص داد تا مجموعه‌ای از قضایا پدید آید که هر کدام به جنبه‌ای نظر دارد بی آنکه تناقض و جدلی در بین باشد.

و در صورتی که نه تشخیص تنها گزاره درست میسر باشد و نه تعیین حدود قضایا برای رفع تهافت اندیشه باید از هر داوری بپرهیزد زیرا در چنین وضعیتی که راه کشف واقع بسته است برای یک اسلوب اکتشافی و برکنار از لجاجت، کاری جز ایستادن و انتظار و فراهم ساختن زمینه برای پژوهشهای جدید شایسته نیست.

ایستادن در اینجا به معنی خود داری از تحمیل فرضیه بی مدرک است بر واقع و انتظار، چشم داشتی است که قوه فاهمه از ابزارها و طرحهای خویش برای فهم حقایق دارد.

واز این نقطه، برخرد است که باغیر ضروری دانستن تناقضها به تحقیق نو برای کشف راهی نو کمر بریندد.

کانت باهمه هوشمندی از جدلها و ستیزهای قضایا هراسان شد وی بجای آنکه بادیدن پیکار فرضیهها در صدد چاره آن تشخیص درست از نادرست بر آید، و به جای آنکه خود و دانسته‌های خود را ناکافی بداند یا حد اکثر دانسته‌های دیگران را نیز تا آن زمان

تهدیدمی کند گرچه نظریه از سنخ قضایای متافیزیکی و نافی احتمال نقیض باشد.

درپهنه استقراء چندان لازم نیست برحل جدلها همت گماشت، زیرا مقصود در استقراء پاسخگویی به رویدادها و تفسیر مسأله‌های برخاسته از آزمون است هر نظریه‌ای که با تجربه سازگارتر و با وصف ابطال پذیری و حساسیت نسبت به موارد خلاف هنوز ابطال نشده باشد و علاوه براین بتوان بوضوح نقاط ضعف و قوتش را خواند و عناصر فراهم آورنده‌اش را مطالعه کرد نظریه‌ای است خردمندانه‌تر و اکتشافی‌تر گرچه فرایند احتمالاتش کمتر از رقیب علمی‌اش باشد.

به سخن دیگر با اندکی محتوای بیشتر، هر نظریه‌ای که در مرحله تفسیر مردود نشود و تهی از ابهام و لغات تأویل پذیر باشد و عناصر سازنده‌اش را بتوان تجزیه کرد و نقاط مثبت و منفی آن را بتوان مورد بررسی قرار داد و علاوه بر اینها از دو مختصه اکتشافی و ابطال پذیری برخوردار باشد، چنین نظریه‌ای خردمندانه‌تر و برای شناخت قوانین و روابط محدوده تجربه کارا تر است هر چند با نظر به حساب احتمالات از یک نظریه رقیب، کمتر دارای ارزش احتمالی باشد.

اینگونه تئوری چون نمی‌تواند مانند یک فرضیه متافیزیکی یا ریاضی، با صمیم واقع برخورد کند و نفس الامر را در گزاره‌های تبیین خود نمایش دهد از اینرو از تئوریهای رقیب هراسی ندارد و چه بسا که فرضیه‌های رقیب، یا متضاد سرانجام بسان متجم آن عمل کنند به این دلیل در جدلهای تجربی نباید اندیشه را در چاره‌جویی آنها فرسوده کرد بجای این کار باید از یک طرف به مطالعه فرضیهها دست زد و هرچه بیشتر محتوای آنها را بالا برد و خردمندانه‌تر ساخت که در این جهت به نظر نگارنده منطق اکتشاف* مؤثرترین کمک را می‌تواند بدهد و از طرف دیگر آزمونها را دقیقتر و عمیقتر ساخت و عناصر کافی را در آنها فراهم آورد و در سطح ابزار تحقیق به یک کفایت هر چند

* منطق اکتشاف محصولی است از منطق عمومی و ریاضی و متافیزیک علوم بطور مطلق، شماری از قواعد و مسائل آن در گذشته مطرح شدند.

متافیزیک محکوم و یکی از نظرهای شدیداً جزمی و بلند پروازانه را ابراز کرد. حاصل اینکه جدلها و تهافتها نه نمایش دهنده حقیقت عینی‌اند و نه خصلتی ذاتی برای خردبشری بلکه عارضه‌هایی می‌باشند که به دلایلی پدید آمده و به دلایلی دیگر ناپدید می‌شوند، علاوه بر علل مغالطه که در جایش محققان آنها را بررسی کرده‌اند نظریه اصول و مفاهیم کافی و مشتقات و توابع آن در تفسیر جدلها و رفع آنها بسی کارایی دارد.

نموداری از تکون نظریه‌ها

حال پس از سخنی که در پیدایش نظریه‌ها از آغاز تا انجام رفت نموداری برای تلخیص مراحل تکون نظریه بصورت ذیل ارائه می‌شود.

در این نمودار خط سهمی (—)؛ بیانی از گزاره شرطی است، و خط کسری بیانی از اینکه صورت بر اساس مخرج خط کسری قرار دارد و ف: فهم، ط: طرح، ن: نگرش، ت: تفسیر، ق: تحقیق، ز: آزمون، ض: فرضیه، ذ: نظریه، ش: فرایند آزمایش و حذف خطا، ظا: انتظار، خط راست غیر کسری: نفی، س: سؤال و مسأله، X تقریرات مشاهده یا قضایا، ح: احتمال، ح ز: احتمال آزاد، ح زق: احتمال آزاد فوق فرضیه‌ای، ث: اثبات، ذ: حذف، ج: جدل قضایا، ک: کوشش جدید برای پاسخ به جدلها و+؛ تقریرات متناقض.

غیر کافی فرض کند، تمامی گناه را بر گردن طبیعت عقل بشری انداخت و بجای حکم به ناتوانی خویش سراسر خرد را محکوم به نقض و ناتوانی کرد.

در زمینه‌ای از این دست چه در تجربه و چه در وراء تجربه سه راه در برابر مآقرار دارد:

یکی اینکه، تناقضها را به واقع نسبت دهیم که این راهی است خطایی هیچ امکان تردید.

دوم اینکه، طبیعت عقل بشری را محکوم کرده و بگوییم: تناقضها و جدلها از لوازم قصور عقل بطور کلی است و باگزینش این راه از زیر بار هر پژوهش جدی شانه خالی کنیم.

سوم اینکه: از سر حزم و تواضع معلومات خود را غیر کافی دانسته و بگوییم، دانسته‌های کنونی ما برای حل جدلها و کشف فرضیه صحیح کفایت نمی‌کند، پس باید در صدد افزایش معلومات بوده تا از این طریق به واقع نزدیکتر شویم.

راه سوم خردمندانه‌ترین و متواضعانه‌ترین راههاست و راه اول غیر حقیقی‌ترین راههاست که اساساً با کلیت منطق و دانش، مخالفت دارد.

راه دوم راهی است که نیاز به مقداری نه اندک از جرئت و بی احتیاطی دارد کانت با همه احتیاط و پرهیز از جزمیت بویژه جزمیتهای بلند پروازانه راه دوم را بر گزید و یک تنه سراسر خرد بشری را به قصور در میدان

$$\text{ظ} - \text{وح زق} + \text{ظ} \rightarrow \text{زوق} \rightarrow \frac{\text{ض}}{\text{ف} \times \text{ن} \times \text{خ}} \rightarrow \frac{\text{اس}}{\text{ظا} - \text{وط}} \rightarrow \text{ش} \rightarrow \frac{\text{ط}}{\frac{\text{ف}}{\text{ن}} \times \text{ن}} \rightarrow \text{ن} \times \text{ف} \rightarrow \frac{\text{ف}}{\text{ن}}$$

$$\text{اس}^3 \rightarrow \text{ج} \cdot \text{ج} \rightarrow \text{ذ} - \text{و} \text{ث} - \text{و} \rightarrow \frac{\text{اس}^2}{\text{خ}}$$

صورت ساده شده نمودار بدینگونه است:

$$\text{ف} \times \text{ن} \rightarrow \text{ط} \rightarrow \text{اس} \rightarrow \text{ض} \rightarrow \text{زوق} \rightarrow \frac{\text{ظ}}{\text{خ}} \rightarrow \frac{\text{اس}^2}{-\text{خ}} \rightarrow \frac{\text{ج}}{-+\text{خ}} \rightarrow \frac{\text{اس}^3}{\text{ج}}$$

صورت ساده‌تر چنین است:

$$\text{ط} \rightarrow \text{اس} \rightarrow \text{ض} \rightarrow \text{زق} \rightarrow \frac{\text{اس}^2}{-\text{خ}} \rightarrow \frac{\text{ج}}{-+\text{خ}} \rightarrow \frac{\text{اس}^3}{\text{ج}}$$